

**خود» بی‌اصالت**

گرایش‌های تلویحی هیدگر به وادی نازیسم و فاشیسم همواره مورد نقادی مخالفان و برخی شاگردان او بوده است...



گرایش‌های تلویحی هیدگر به وادی نازیسم و فاشیسم همواره مورد نقادی مخالفان و برخی شاگردان او بوده است. یکی از دانشجویانی که در عین تأثیرپذیری از استاد خود هیچ‌گاه دست از چالش با او بر نمی‌دارد، هربرت مارکوزه است. او دیالکتیک هگلی-مارکسیستی را در تاریخ اندیشه با تشریح چگونگی تقویم ماتریالیستی ماهیت دازاین تکرار می‌کند و با برشمردن امکان‌های مادی حاضر در این تقویم، تحلیل‌های پدیدارشناختی استاد خود را از امکان‌های موجود نفی و او را وادار به راه رفتن روی دوپایش در جهان موجود می‌کند. مارکوزه همچون دیگر همفکرانش در مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی که بعدها #171؛ مکتب فرانکفورت را تشکیل دادند، با بهره‌گیری از فلسفه هگل و کانت، خوانش جدیدی از آرای مارکس در نسبت با جامعه عصر خویش به دست می‌دهد.

انسان‌هایی که حیات فکری گوناگونی دارند اگر پیوسته در مجادله‌ای تخاصم‌آمیز با یکدیگر به سر نبرند، پیام‌آور دیالوگی نوین و مشارکتی سازنده می‌شوند. هربرت مارکوزه فیلسوفی است که خاستگاه فکری‌اش به‌شدت متأثر از هیدگر است اما از آنجایی که اندیشه جدلی و به چالش فراخواندن استادان بزرگ در تاریخ اندیشه اروپا پیشینه‌ای دیرپا دارد، مارکوزه را بر آن می‌دارد تا این الگوی زایش اندیشه را با خلق مکتب فرانکفورت تکرار کند و جایگاه بنیادینی را برای خود رقم زند.

او خوانش نوینی از هستی و زمان هیدگر ارائه می‌کند و از زاویه‌ای دیگر به پدیدارشناسی او می‌نگرد. روزی مارکوزه با یکی از دانشجویانش در بالکن دفتر کارش ایستاده بود و غروب آفتاب را تماشا می‌کرد. او رو به دانشجویش کرد و گفت: آیا می‌توان این صحنه را تقلیل پدیدارشناختی داد؟ و این آغازی بود در جهت به چالش فراخواندن پدیدارشناسی هیدگر که نهایتاً در سال 1933 منجر به جدایی او از مسیر استادش شد.

مارکوزه در مقاله خود با عنوان فرد در جامعه بزرگ با دیده شک به فردیت تقدس‌یافته در پدیدارشناسی می‌نگرد و فردیت را چه در جوامع لیبرال و چه در جوامع مارکسیستی، تحت لوای بهره‌وری که لازمه رشد و پیشرفت تاریخ است کاملاً در حاشیه می‌بیند. به‌زعم او فردیت اصیل را می‌توان در یک هنرمند، موسیقی‌دان یا نویسنده‌ای خلاق یافت زیرا آنها به شیوه خاص خود در جهت بیان حقیقت گام برمی‌دارند و از این طریق در برابر آنچه عقل سلیم نامیده می‌شود می‌ایستند و ارزش‌های همگانی را محل پرسش قرار می‌دهند. در نگاه مارکوزه، شخصی که فردیت دارد پیوسته به‌دنبال بعد وجودی نوینی است که خارج از تصور و تعلقات سیاست‌ها و برنامه‌های روز قرار دارد. به بیان مبسوط‌تر، فردیت نیازمند نوعی استقلال ذهنی است که در آن، پندار و تصویری از جهان بهتر موج می‌زند؛ جهانی که در آن حضور آرای مخالف پیوسته رشد و پرورش این استقلال را در پی دارد.

عصر روشنگری فضایی را فراهم ساخت که در آن آرمان‌های سیاسی با مواضعی انتقادی همراه شدند و همین امر زایش فردیتی محدود را در عصر مدرن به‌دنبال داشت. مارکوزه این فردیت را در عصر مدرن در ساحت زیبایی‌شناختی بازمی‌یابد و در این فضا در پی آن است تا مرزها را هرچه بیشتر از پیش درنوردد. او معتقد است در فضای هنری، فردیت باید صورت رادیکال‌تری نسبت به گذشته برای خود برگزیند و در همین راستا، افراد نوین نیز باید محتوای منفی و انتقادی هنر را دریابند و عقل سلیم و در پی آن ارزش‌های همگانی را به چالش فراخوانند.

بازنمایی آرای مارکوزه را می‌توان به روشنی در حرکتی که چپ نو نامیده می‌شود نظاره‌گر بود. درست است که در این فضای زیبایی‌شناختی مارکوزه از هرگونه تقلیل پدیدارشناختی فاصله می‌گیرد و استاد خود را در اعتقاد به تقلیل پدیدارشناختی همه موقعیت‌ها و وضعیت‌ها تنها می‌گذارد اما هیچ‌گاه نمی‌تواند مسیر فکری کاملاً مستقلی را از هیدگر طی کند. مفهوم اصالت (authenticity) همان رد پایی است که هیدگر در این نحله فکری از خود برجای می‌گذارد. در نگاه هیدگر مفهوم اصالت ادامه سنت فلسفی‌ای است که کانت و روسو آغازگران آن هستند.

در آن سنت فکری، ماهیت بشر آزادی است، درحالی‌که در سنت‌های پیشین که به‌شدت متأثر از آرای ارسطو بودند، ماهیت بشر در قالب مفاهیمی چون فضایل و خصایل تعریف می‌شد. منطبق آزادی در نگاه کانت و روسو پیوند عمیقی با عقلانیت دارد و در نهایت، آن است که فرجام رشد بشری را تعیین می‌کند. اما از دیدگاه اگزیستانسیالیست‌ها، آزادی اگر با هرگونه پندار معقول درآمیزد، به رؤیایی دست‌نیافتنی بدل می‌شود. از همین روی است که هیدگر بشر را دازاین می‌خواند و آن را موجودی خود-ساز و خود-پرسشگر می‌داند که فارغ از هرگونه خردی در این جهان پرتاب شده و سرنوشت محتومش او را به سمت کشف معنای خویش فرامی‌خواند. دازاین برای آنکه بتواند مفهوم اصالت را درک کند و آن را در خود متجلی سازد باید در این جهان که فاقد هرگونه اساس و پایه‌ای است مسئولانه عمل کند و با عمل خود به جهان شکل دهد و آن را برای خود معنا کند. این معنادهی مفهوم اصالت را روشن‌تر

می‌سازد. مارکوزه در نوشته‌های اولیه خود توجه خود را روی نظریه اصالت هیدگر متمرکز می‌کند و به تدریج در راستای نفی صورت‌بندی‌های انتزاعی هیدگر گام بر می‌دارد.

به اعتقاد مارکوزه، این وضعیت است که در آن بشر به این دنیا پرتاب می‌شود و این امکان‌هایی که در برابر او قرار دارد، مفاهیمی کاملاً مبهم هستند. هیدگر در تلاش است تا پوچی و ابهام این مفاهیم را با ایدئولوژی نازیسم برطرف سازد. توسل هیدگر به ایدئولوژی نازیسم، حکایت از تعلقات ناسیونالیستی و نژادپرستانه او دارد که برای دانشجوی یهودی‌اش کاملاً شوک‌برانگیز است.

از همین روی مارکوزه، به مخالفت با استاد خود برمی‌خیزد و به مارکسیسم روی می‌آورد. به اعتقاد او، خود به جامعه کاپیتالیستی پرتاب شده و باید بر بی‌اصالتی‌ای که در پی ازخودبیگانگی در جامعه‌ای که با توسل به تولید انبوه در تاریخ پیش می‌رود فائق آید. او با کنشی رادیکال که نفی انقلابی جامعه موجود را به دنبال دارد قادر خواهد بود به اصالت دست یابد. این اصالت همچنین از طریق آزادسازی نیروی کار نیز حاصل خواهد شد.

مارکوزه در این راستا از ایده کار هگلی یاری می‌جوید و آن را ابزاری در جهت عینیت‌بخشی به روح بشر تعریف می‌کند. کار در حقیقت به معنای درگیر شدن با امکان‌هایی است که از طریق تعامل با طبیعت به فعلیت می‌رسند. این امکان‌ها برای آنکه به فعلیت رسند نیازمند موقعیت‌هایی هستند که برآیند متعین روندی عینی است و نه شهودی غیرقابل بیان که همراه با نتایجی مشکوک باشد. این همان خطی است که میان هیدگر و مارکوزه گسست ایجاد می‌کند.

مارکوزه بر این اعتقاد است که خود-سازی آزاد ماهیت انسان، صورتی انضمامی دارد که از طریق آزادسازی نیروی کار حاصل می‌شود درحالی‌که، هیدگر انضمامیتی را که مفهوم «[171](#)؛ در-جهان-بودن»؛ القا می‌کند نادیده گرفته است. در حقیقت، درون جامعه‌ای که دازاین در آن اجتماعی می‌شود تقسیم‌بندی‌هایی وجود دارد که دازاین‌های گوناگون را در موقعیت‌های تاریخی-انضمامی گوناگونی قرار می‌دهد. او بر این نظر است که جهان برای اشکال گوناگون دازاین یکسان نیست و اهمیت آن نه‌تنها در میان فرهنگ‌ها و ملیت‌های گوناگون بلکه در میان طبقه‌هایی که در این فرهنگ‌ها وجود دارد نیز متفاوت است.

بر همین اساس، دازاین ماهیت خود را در حضور شرایطی مادی و در پی فعلیت‌بخشی به نیروی بالقوه کار برمی‌سازد که این امر کاملاً با تحلیل پدیدارشناختی تولید و مفهوم انتزاعی خودسازی بشر در نگاه هیدگر تفاوت دارد.

همشهری آنلاین- پریسا صادقیه